

درسهای ماریکانا : همکاری طبقاتی با سرمایه یا مبارزه طبقاتی بر ضد سرمایه ؟

این عنوان مقاله ای است که بوسیله ووسوموزی مارتین بنگو ساکن آفریقای جنوبی در تاریخ 5 سپتامبر 2012 نوشته شده است. شما می توانید اصل نوشته را در این لینک بخوانید:

<http://www.marxist.com/lessons-of-marikana-class-collaboration-against.htm>

ذکر دو نکته: مطلب زیر همچنانکه می بینید ترجمه نیست، بلکه با الهام گرفتن و آروندن بخش هائی از این نوشته می باشد. در مورد همکاری طبقاتی، امروزه در ایران که بوی اوج گیری مبارزه طبقاتی کارگران بمشام سرمایه داران و نوکرانش رسیده است، زیاد نوشته و گفته می شود. بعنوان نمونه توجه شما را جلب می کنم به زیر نویس شماره *1 مطلب حاضر. حمید قربانی

او نوشته اش را چنین آغاز می کند:

«به خاطر شرکت، این همه بیکار و کارکن و صناعی که از آنها پشتیبانی می کنند، ما باید یک راه حل صلح آمیز (یک قرارداد صلح) پیدا کنیم که اجازه دهد انسانها به کسب و کار، فعالیت سازنده بر گردند.»

خوب، بعد از تقریب ان سه هفته از کشتار وحشیانه 34 نفر از کارگران اعتصابی معدن نقره لونمین ماریکانا در آفریقای جنوبی بوسیله نیروی ماشین نظم سرمایه، پلیس دولت حزب کنگره ی ملی آفریقا و زخمی کردن در حدود صد نفر و دستگیری 254 کارگر، آقای مدیر می خواهند یک پیمان، یک فرار داد صلح به امضاء برسانند. آقای سیمون مدیر عامل شرکت لونمین و سایرین خواستار قرارداد صلح و صلح و صفا بین کارگر و سرمایه هستند آیا می توانند به یک سؤال کوچک جواب دهند که چرا کارگران معدن اعتصاب کردند؟ حتمن همه ما و خود اسکات باید قبول داشته باشیم که 3000 هزار کارگر از سر تفریح و یا دیوانه گی دست به چنین اعتصابی نزدند. جواب به این سؤال اما برای آقای اسکات چندان ساده نیست. برای مدیرانی مثل آقای اسکات، مدرسه رفتن و نرفتن بچه یک کارگر اصلن مطرح نیست. آقای اسکات باید در فکر میلیاردها سود سهامداران و مزایای چند صد میلیونی خویش و سایر همکاران و همقطاران در هیئت مدیره و پ.ل و پلی برای هیئت. زیران و رئیس

جمهوری باشد که زندگی شان بگذرد.. آقای اسکات و شورای وزیران کارها مهمتری دارند. و اما در طرف دیگر یعنی کارگران یعنی طرف دوم این قرار داد، چه اتفاقی افتاده است. یعنی این قتل عام آیا توانسته و می تواند تغییری در وضعیت کارگران به وجود بیاورد. از قرائن پیدا است که حمله وحشیانه نیروهای سرکوبگر دولت آقای جیکوب زوما و با این تعداد و تجهیزات که در ست صف آرائی برای یک جنگ تمام عیار داخلی را مجسم می کند که رعدی در آسمان بی ابر نبود، به کارگران بحق نشان داد که دولت همیشه ارگان سرکوب طبقه حاکمه بر علیه طبقه محکوم بوده و خواهد بود. این قتل عام به کارگران آفریقای جنوبی و کل طبقه کارگر جهان یادآوری نمود که دمکراسی بورژوازی در اساس خود چیزی بجز پرده ای برای پنهان نمودن دیکتاتوری طبقاتی طبقه بوزوا نیست و دیکتاتوری طبقاتی نیز در خلأ به وجود نیامده و اعمال آن هم برای هیچی نیست. این آموزه را یادآوری نمود که دیکتاتوری بورژوازی بعنوان روی دوم قانونمداری و دمکراسی برای حفظ منافع طبقاتی طبقه حاکم اعمال می شود. این هاری نیروهای سرکوبگر که فقط با نوشیدن خون کارگران کمی فرونشست، همچنین این را به اثبات رساند که پارلمان بورژوائی و دستگاه قضائیه چیزی جز مجمع تصمیم گیری جناح های مختلف بورژوازی برای برنامه ریزی، برای استثمار بیشتر، تصویب قوانین و برنامه های مختلف ریاضت اقتصادی، ایجاد بیکاری یعنی به وجود لشکر ذخیره کار و در نهایت قتل عام کارگران رادیکال و حق طلب و توجیه کردن این ددمنشی ها نیستند. این قتل عام این را هم روشن کرد و توهم طبقه کارگر آفریقای جنوبی در رابطه با دولت کنونی را، متأسفانه با به رگبار بستن و جاری شده خون کارگران در هم ریخت و نشان داد که این دولت یعنی دولت کنونی آفریقای جنوبی با وجود رهبریت سیاه پوستان بر آن، خلف بحق دولت سفیدان پوست نژاد پرست سرمایه می باشد، زیرا که این نوع قتل عام های کارگران در چنین ابعاد و قساوتی در آفریقای جنوبی، فقط در زمان حاکمیت آپارتاید و در واقعه کشتار کارگران معادن شارل ویله، سوتو، کمپ و... اتفاق افتاده بود و حتا کارگران جان بدر برده از این یورش ددمنش نیروی نظم سرمایه در ماریکانا را با همان قانون به جا مانده از حاکمیت نژاد پرستان به محاکمه کشیدند. این تغییر جو و بهم تعادل قبلی را در همین دو سه هفته در برخورد دو طرف معادل دیده ایم. این ها را به روشنی میتوان در اطلاعیه مطبوعاتی اتحادیه کارگران متال آفریقای جنوبی خواند.

در چنین موقعیتی است که ما عبارت و کلمات بالا را از دهان مدیر کل شرکت لومین آقای **سیمون اسکات** می شنویم. او این کلمات را در دامن کوه ماریکانا درست آنجائی که ما کارگران (ووسوموزی مارتین بنگو) ماشین های سنگبری مان را به کار می اندازیم و در حضور شورای وزیران ایراد نمود. البته این تنها رئیس هیئت مدیره شرکت طلای سفید لومین نیست که چنین درخواستی را دارد و کارگران را چنین مورد خطاب می دهد و در اصل تحقیر می کند، (بلکه مزدوران رنگارنگ سرمایه همین را بعنوان مختلف قبل و بعد از او، گفته و باز هم می گویند و می نویسند. من) آقای فرانس بالینی مسئول اتحادیه ملی معدن (NUM) در ژوهانسبورگ در روز 4 سپتامبر درست همین را می گوید. این

گفته‌ها یک کر موسیقی خوب رهبری شده را مجسم می‌کند. فرانس: «نوم تمام تلاش خود را بر این متمرکز کرده است که یک راه حل صلح آمیز پیدا نماید.»*2

این‌ها نشانگر این هستند که کارگران باید بدانند تا زمانی که حزب کمونیست- سوسیالیست خود که بدست کارگران سوسیالیست و متکی به نیروی طبقاتی شان با سیاست و استراتژی نه تنها مبارزه طبقاتی بلکه مهمتر، ادامه مبارزه طبقاتی تا بر انداختن و متلاشی نمودن دولت کنونی بورژوازی و در هم شکستن نیروهای سازمان یافته سرکوبگر دولتی و ایجاد دیکتاتوری شورائی پرولتاریا است، ایجاد نکرده باشند، وضع این چنین خواهد بود.

پیمان صلح و همگاری طبقاتی؟

دومین سؤال در رابطه با شنیدن کلمات بالا و نظیر آنها از آنجمله: منافع ملی، امنیت ملی، غرور ملی و وو این است که آیا پیمان صلح بین کارگران و سرمایه داران و همکاری طبقاتی در نزد آقای اسکات و کارگران واقعن به یک معنی است؟ اصلن می‌تواند چنین چیزی مطرح باشد؟ در جامعه منقسم به طبقات که جامعه سرمایه داری این تقسیم طبقاتی را عمیق تر و آشکارتر از هر زمان دیگر در تاریخ جوامع تا کنونی کرده است. برای طبقه کارگر در کل و برای کارگران اعتصابی معدن ماریکانا همکاری طبقاتی، هیچ چیزی نیست پجز پذیرش اسارت، بردگی مزدی و قتب عام شدن! آیا پیمان صلح برای آقای اسکات و سایر مدیران، صاحبان و مالکان ابزار تولید، سردمداران دولتی یعنی رئیس جمهور، هئیت وزیران، نمایندگان مجالس قانونگزاری از یک طرف و طبقه کارگر و میلیاردها انسان تحت ستم سرمایه از طرف دیگر به یک معنی و مفهوم است؟ همه طبقات جامعه از این «پیمان صلح» و «همکاری طبقاتی» به یک سان بهره مند می‌گردند؟ یعنی همه طبقات اجتماعی در جامعه سرمایه داری می‌توانند از چنین عباراتی (خز عباتی) برای حفظ منافع طبقاتی خود استفاده نمایند؟ اگر نمی‌توانند و بهره مند نمی‌گردند، چرا؟

به نوشته ی ووسوموزی مارتین بنگو یکی از کارگران آگاه و سوسیالیست مراجعه می‌کنیم.

اما قبل از آن قدری به آرزوهای جناب آقای اسکات در برگشتن به سر کار کارگران در واقعیت امروز جامعه سرمایه داری و در عصر امپریالیسم که با جنگ و بحران تعمیق یابنده اش هستی و موجودیت ما را تهدید می‌کند و بویژه اوضاع در معدن لومین- ماریکانا، با هم نگاه می‌کنیم. این نگاه می‌تواند دلائل واقعی در عدم تضاد و تناقض منافع طبقات کارگر و سرمایه دار را از همکاری طبقاتی و پیمان صلح مورد نظر اسکات نشان دهد.

آقای اسکات مثل سایر همه همکاران اش و صد البته آقای جیکوب زوما بعنوان رئیس جمهور بیشتر از همه، از بهم خوردن کسب و کار در معدن و مختل شدن استخراج طلای سفید به مدت چند ماه بحق غمگین و یا درست گفته باشم، چنان خشمگین است که واقعن مایل است، گوش کارگران را گاز

بگیرد و ار ریشه بکند، چون میلیون‌ها راند و پوند همین اعتصاب به شرکت شان ضربه زده است. درجه مدیریت اش و قوه رقابت شرکت را پائین آورده است. علاوه بر این امثال سیمون از خویش می پرسند، اگر این اعتصابات در همین معدن و معادن دیگر ادامه پیدا کنند، آنگاه چه باید کرد؟ چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا باز هم در 5 سال آینده می توانند مدیران معادن رقمی معادل 160 میلیارد راند سود گزارش کنند؟ (بیانیه کمیته مرکزی اتحادیه کارگران متال آفریقای جنوبی نومسا*3)، بدین دلایل واقعی و مادی، او دست به تلاشی شبانه روزی زده و در مشورت با سایر اعضای هیئت مدیره و بویژه ریاست جمهوری "رفیق" زوما کوشش می کند که هر طور شده، کارگران باید، دوباره مثل سابق به سر کارشان برگردند تا تولید دوباره از سر گرفته شود. صلح و صفا برقرار گردد. تا جناب مدیران این کابوس رهائی یابد. او که مدیر کار دیده ای است می داند که چه می کند. رئیس هیئت مدیره بستن قرارداد صلح و بر سر کار برگشتن کارگران معدن را، بدون اینکه اشاره ای به درخواست کارگران اعتصابی و قتل عام شده، مبنی بر افزایش حقوق شان به 12500 راند داشته باشد، می خواهد. پلی او می تواند به کارگران بخشش "بزرگی" نماید که آنها را جریمه نکند، ولی اضافه حقوق بهیچ عنوان! چون ایشان در این سخنرانی سرمایه پسند شان، هیچ اشاره ای بدین خواست کارگران ندارد. حتمن آقای اسکات، فکر می کند، پلیس با دیسپلین و در جهان بی نظیر آفریقای جنوبی، درس خوبی به کارگران داده است. آنها را خوب مشت و مال و قصابی کرده است. در روز فاجعه یکی از همکاران آقای اسکات، نیز جملاتی بدین معنی ابراز داشته بود: «مادر نشست امروز مان بطور خیلی جدی سرمایه گذاری پلیسی را در این رابطه بررسی می کنیم. پلیس آفریقای جنوبی بهترین و با دیسپلین ترین نیروی برقراری نظم و آرامش در جهان است و...». آقای اسکات تقاضای خود مبنی بر نیاز فوری و "خیر خواهانه" «پیمان صلح» را در جمع شورای وزیران بر دامنه کوه ماریکانا ایراد می کند. او با انتخاب این محل، همه آنها را در برابر این واقعیت قرار می دهد که آقایان هستی و زندگی لوکس ما وابسته به این کوهها و کارگرانی است که در زیر این کوهها چون موش رنج می کشند و تولید می کنند است. و باید این ادامه یابد و گر نه نه من اینجا هستم و نه شما این چنین بشاش و درکت و شلوار این چنینی می مانید. مثل همیشه ژورنالیست های با "شرف" هم این را مخابره کرده و حتمن فوران از رادیو و تلویزیون ملی هم پخش گردیده و به گوش همه رسیده است. رئیس کل شرکت که در لندن هم، به همراه ریاست دولت آفریقای جنوبی نفس راحتی حالا می کشند. گوینده تلویزیون نیز با خوشحالی اعلام می کند که بله مدیریت معدن، چقدر انسانی رفتار می کند. او حتا ار دادگاهی شدن کارگران دستگیر شده بوسیله پلیس در روز واقعه، 254 تن هم فراموش می کند، او خواستار پیمان صلح با همه کارگران است. از این بهتر برای همه "ما" مگر چیز دیگری می تواند موجود باشد؟ نه واقعن برای سهامداران شرکت و دولتیان شریک در سرمایه گذاری لومنین چیزی بهتر از این در شرایط کنونی نخواهد بود. اما، آیا کسی از خود می پرسد که سرنوشت زن و بچه کارگران قتل عام شده چه می شود؟ کارگران زخمی را چه کسی مسئول است؟ زندگی لعنتی و نکبتار کل کارگران چه می شود؟ ووو؟ بلی؛ آقای

اسکات را بعنوان یک مدیر دوره دیده و با مهارت سرمایه در لحظه کنونی فقط یک چیز رنج می دهد. اندیشه و فکر "بلند پروازانه" او که به پرواز یک مرغ خانگی می ماند، در این لحظات حساس، دور یک مسئله چرخ می زند. آن، اینکه، هر چه زودتر کارگران دوباره با همان شرایط قبلی به سر کار یعنی به گودالها (قبر هائی) به عمق 300 متری یا کمتر و بیشتر و ماشین سنگبری بدست بر گردند. ماشین های سنگبری دیوانه وار دوباره به کار افتند، سنگ ها تراشیده گردند و کوه شکافته شود تا طلای سفید تالو خود را دوباره نشان دهد و آقای اسکات با شنیدن خبر در پشت میز آنچنانی اش و در صندلی راحتی اش، در هوای مناسب، بی خیال از اینکه کارگران در چه شرایطی هستند، لبخندی بر لبان اش بنشیند و لیوان و یسکی مخلوط با یخ و یا شراب 7 ساله اش، تو بخوان خون سرخ کارگران را بنوشد. اینها البته که آرزوهای یک صوفی هپروتی در فلان غار در کوههای هندوکش و یا عمر خیامی نیستند. این ها همه شدنی اند، اگر که ماشین های سنگبری یعنی سود آوری، دوباره شروع به تولید کنند، کارگران به اعتصاب پایان دهند. یعنی شرایط تولید سود از ارزش اضافه کارگرانی فراهم گردد که روزی تا 14 ساعت در زیر خروارها سنگ و خاک با هوای گرفته و مجتمع شده از گازهای کشنده کار کنند. دستان و انگشتانشان شکافته گردد و خون پشت ناخن ها درست مانند مادر پیرمن و همه زنان و دختران قالی باف و غیره دلمه زند، این آرزوهای زمینی و در همین زمین سخت و نه در آسمان مه آلود بر آورده می شوند، که ارا به ها در دالانهای مخوف معدن، همچون زندان هایشان خیلی فعالانه تر از قبل به کار افتند. اسکات ها می دانند که بر آورده شدن این آرزوها به تمکین کارگران یعنی ایجاد روحیه تخیلاتی همکاری طبقاتی و همبستگی ملی نیازمند است. پس همه و هر کدام باید کاری انجام دهند. آری، کارگرانی که به قول یک کارگر سنگ بر و کوه تراش "من گاهی مواقع مجبور هستم که روزی 14 ساعت، بدون هیچگونه اضافه حقوقی در زیر زمین کار کنم. هنگامی که انسان در زیر زمین کار می کند، عینن مثل یک برده می ماند. آنها که در بالا هستند از ما چیزی درک نمی کنند. سنگی پرت می شود، سنگتراش اولین قربانی هست، او یا حداقل یکی از انگشتان خود را از دست می دهد یا جان اش. ماشین چپ می کند، ماشین با دیواره معدن برخورد می کند، کارگر معدن می میرد. و...» ، ولی برای مدیرانی چون آقای اسکات هیچ کدام از این ها مطرح نیستند. اصلن چرا باید مطرح باشند؟ هر کس شغلی دارد و مسئولیتی! او مسئولیت این را دارد که "پیمان صلح" برقرار شده و کارگران دوباره و بدون اعتراض و حتا ناله ای به تولید پلاتین مشغول گردند.

کارگران دیگر اعتصابی نیز شبیه همین ها را می گویند: «معدن را آب فرا می گیرد و تعدادی در آب غرق می شوند. گاز متان منفجر می گردد، معدن دیوار هایش فرو می ریزد، معدن را آتش در بر می گیرد، سنگبران و ارا به رانان و مدفون و سوخته می گردند. آری، ما با چنین وضعیتی کار می کنیم و آنگاه زندگی ما این قدر اسفناک هست که حتا قادر نیستیم کودکانمان را به مدرسه بفرستیم. زمانی که اعتصاب می کنیم و در خواست بالا رفتن دستمزدمان را داریم تا حداقل رفاهی داشته باشیم، نیروی

پلیس با سگ و با تانکر های آبپاش به ما حمله می کند. گاز اشک آور و خفه کننده با نارنجک انداز شلیک می کنند. هنگامی که ما مقاومت می کنیم، چون نمی توانیم مقاومت نکنیم. آخر این هم شد کار، مرده شوی این زندگی را ببرد، اگر پلیس امروز می خواهد یک نفر را بکشد بگذارد همه ما را بکشند. چنین ما را به رگبار می بندند و قتل عام مان می کنند. بعد هم عده ای از ما را بعنوان آشوبگر و کارگر نافرمان و نمک نشناس، دستگیر و زندانی می کنند. مورد شتم و ضرب و سرکوب قرار می دهند، با ما رفتاری می کنند که با سگ هایشان نمی کنند. دست بند و پا بند می زنند. بهر بهانه ای به ما توهین می کنند. ما را به جرم و اتهام کشتن 44 نفر از همکارانمان دادگاهی می کنند و می خواهند محکوم مان کنند. همکاران ما که بوسیله گلوله های پلیس پیکرشان از هم دریده شد و بر خاک افتادند. یکی از دوسنان، همکاران من پیدا نیست، نمی دانم که باید در بیمارستان، زندان و یا مردشوی خانه ردش بگردم، این وضعیت کار در معدن و این هم بر خوردشان! حتا به زن و بچه هایمان نیز که از ما پشتیبانی می کنند و یا در دم زندانها و بیدادگاه جمع می شوند و خواستار آزادی مان می گردند، رحم نمی کنند و آنها را با پلیس های اسب سوار و سگ های هار شده و باتوم بدست و نارنجک انداز برای پرتاب گاز اشک آور و خفه کننده، مورد حمله قرار می دهند. آنها را کشته، زخمی و دستگیر می کنند. "4* این ها عباراتی است که من در این مدت در نوشته ها، ویدئوها فیلم ها، گزارشات از زبان 3000 کارگر اعتصابی معدن ماریکانا به دفعات خواننده، دیده و شنیده ام.

حال بر می گردیم به مفهوم، صلح طبقاتی و همکاری طبقاتی، منافع ملی و کلماتی از این قبیل. آلن وودز در نوشته های زیادی که من چندتائی را ترجمه کرده ام، این عبارات را با اسب و اسب سوار مقایسه می کند و آنها را عباراتی فریبنده، توخالی، عاری از حقیقت در زندگی واقعی کارگران، توهمزا و در یک کلام خوابکننده و افیون برای طبقه کارگر می داند و کاملن این حقیقت دارد. وودز می نویسد: «اسب سوار بر اسب سوار است و با دو زانویش بر دو طرف پشت است برای راحت نشستن اش می کوبد و اسب را وادار به تاخت می کند و گاهی نیز با شلاق بر کپل ها و یا بر سر و صورت اسب می کوبد. حال بین این اسب و اسب سوار چه همکاری و چه منافع مشترکی می تواند بر قرار باشد؟» و آیا در جامعه ای که به طبقات منقسم شده است. طبقه حاکمه طبقات محکوم را استثمار می کند. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بر قرار است. ثروت مند شدن طبقه حاکمه به کار بیشتر طبقه و یا طبقات محکوم و مزد کمتر بستگی دارد/ تضاد طبقاتی در چنین جامعه ای آشکار و روشن است، چه منافع مشترکی بین طبقه کارگر و سرمایه دار ز الو گونه می تواند بر قرار باشد؟ که بر اساس آن همکاری مشترک مطرح باشد؟ در جامعه طبقاتی معاصر، طبقه حاکم و بهره مند اصلی از تولید، طبقه سرمایه دار است. طبقه اصلی تولید کننده، ولی بدون مالکیت بر ابزار تولید و محروم از محصول کار خویش نیز طبقه کارگر است. سود بیشتر سرمایه دار بر کار بیشتر و مزد کمتر کارگر اساس ان بنا نهاده شده است. این خصلت ذاتی، اصلی و اساسی جامعه سرمایه داری است. سرمایه بعنوان یک

رابطه اجتماعی یعنی کارگر تولید کند و سودش نصیب صاحبان ابزار تولید گردد. این را هر آخوند دیوسی نیز شبانه روزی بر روی منابر موعظه می‌کند. در چنین جامعه‌ای همکاری طبقاتی یعنی اینکه طبقه کارگر تا حد مرگ استثمار گردد، مبارزه نکند، تا سازش طبقاتی برقرار شود و طبقه انگل سرمایه‌دار تا خرخره در ثروت و پول مدفون شود. آیا غیر از این است؟ به دور و بر خود نگاه کنیم. به باور من هیچ لازم نیست که کسی علم اقتصاد خوانده باشد و استاد دانشگاه، با هزاران افاده باشد، تا این‌ها را دریابد. این‌ها، واقعیات روشنی هستند که هر کس یک روز گرسنگی کشیده باشد، یک روز کار کرده باشد، می‌فهمد. این را به روشنی آقای محمد مالجو یک اقتصاددان لیبرال چپ هم در کتاب (اقتصادی سیاسی نیروی کار - صنعت نفت در ایران پس از جنگ) که اخیراً به چاپ رسیده است و در دسترس عموم می‌باشد، از زبان یکی از کارگران پروژه‌ای عسلویه چنین بیان می‌کند:

«وسائل ایمنی اصلن مطرح نیست و حداکثر یک جفت دستکش کوتاه به جوشکار بدهند یا به سرپرستی هم دستکش و کفش کار مناسب بدهند. باید بیانی و ببینی که لباس و کفش کارگران چه رنگی است. هفت بیجار است. هر کی یک جور، شلوارها بایند بسته شده و کفش‌های پاره و پوره. معمولن همان کفش‌های کهنه کارگری که تسویه حساب کرده را به کارگر جدید می‌دهند. ولی قابل استفاده نیست. سوانح کاری فت و فراوانه. اصلن کارکردن توی شرکت‌های پیمانکاری یعنی با جان خود بازی کردن. معروف است وقتی یک پیمانکاری ساختن سدی را بر عهده می‌گیرد، همان اول می‌گوید این پروژه پانزده بیست کشته می‌دهد. اما سوانح کاری در عسلویه حکایت دیگری دارد. هیچ چیز به اندازه جون و سلامتی کارگر بی ارزش نیست. یکی از سوانح کاری دائمی، تصادفات است. هم در جاده‌های معمولی درب و داغان نزدیک به عسلویه هم هنگامی که سراغ مسیر لوله‌ها می‌رویم. البته جاده‌ای در کار نیست، چون که فرق حط لوله با دیگر کارهای پیمانکاری این است که از کنار آبادی‌ها نمی‌گذرد. ماشین‌ها باید مسیرها و شیب‌های ناجور را بروند. خیلی وقت‌ها چپ می‌کنند. کلی کارگر در این تصادفات کشته و یا زخمی و ناقص و فلج می‌شوند. دست یکی می‌شکند و کمر یکی دیگر - سوانح دیگر هنگام کار است. دست یکی زیر لوله می‌ماند و یا انگشت کارگری بین اتصال لوله‌ها له می‌شود یا دست‌شان زیر قطعات ماشین آلات سنگین می‌مانند و معیوب می‌شوند. در دناکترین سوانح، مرگ کارگران هنگام کار گذاشتن یا تست لوله‌هاست. یکی از دوستانم تعریف می‌کرد که چطور یک کارگر افغانی هنگامی که لوله‌ها را برای تست به آب بسته بودند، در اثر ریزش جداره سه متری کانال رفت زیر لوله و همین‌طور در آب و گل دست و پا زد و خفه شد. مرگش مثل فرو رفتن تو مرداب بود. ذره ذره فرو رفت. هیچ کس هم کاری نتوانست بکند. تنها چاره این بود که جرثقیل لوله را از جا کند. اما کسی جرئت انجام این کار را نداشت. این، یعنی وارد کردن کلی خسارت به شرکت، آن هم در وضعیتی که به خاطر هر صدمه‌ای که یک کارگر به وسیله شرکت بزند و مثلن موتور ماشینی را بسوزاند، راحت صد هزار تومان جریمه می‌شود.» ص 20-21-5*

نویسنده درس های ماریکانا نیز چنین می نویسد:

در سرمایه داری جامعه به طبقات مختلف با توجه به نقش شان در تولید تقسیم شده است و اقتصاد سرمایه داری متمرکز بر طبقات است. اغلب، این طبقات در تضاد قرار می گیرند، همین طور که در لومین اتفاق افتاد. در چنین مواقعی طبقه حاکمه در کوشش و تلاش است که بین این تضادها اتحاد ایجاد نماید. طبقه حاکمه با فراخواندن روح ناسیونالیسم و دمیدن بر جوانه های حس ملی (توبخوان کالبد ملی) بعنوان یک وسیله برای خواباندن و متوقف کردن شورش از طرف طبقه کارگر دست می برد. آنها، این را برای این انجام نمی دهند که به نایب ابری ها پایان دهند بلکه به این خاطر کوشش می کنند که می دانند و آگاهند که جامعه را باید متقاعد کنند که هیرارشی (طبقاتی) در جامعه سرمایه داری یک مسئله ضروری و لازم برای ادامه زندگی است.

همکاری طبقاتی چیست؟

همکاری طبقاتی در جامعه طبقاتی یک پرنسپ برای سازمانهای اجتماعی ای است که اندیشه شان بر این بنیاد گذاشته شده است که تقسیم طبقاتی در یک جامعه هیرارشی یک چیز ضروری و لازم و یک قسمت از جامعه مدنی و مدنیت است.

در حالی که آموزه مبارزه طبقاتی به طبقات کارکن و زحمتکش اعلام می کند که طبقه حاکمه با نظم اجتماعی موجود را سرنگون کنند با این هدف که برابری را برقرار نمایند*6. آموزه همکاری طبقاتی، بر عکس کارگران و طبقات کارکن را به این فراخوان می دهد که نایب ابری را بعنوان یک قسمت طبیعی و بخشی جدا نشدنی از موجودیت شرایط اجتماعی حاضر بپذیرند. و جامعه مبتنی بر این را برسمیت بشناسند. باضافه اینکه دولت بعنوان وسیله آشتی دهنده تضادهای طبقاتی در این آموزه است و کمونیسم نه بر اساس مبارزه طبقاتی بلکه می تواند بر اساس هارمونیسم اجتماعی و طبقاتی پدید آید.

این درست همان چیزی است که دولت آنرا می پراکند و دوست دارد بعنوان مجری آن، خود را به شناساند؛ همکاری بین طبقه کار و سرمایه برای یک "ملت مرفه". همچنین چیزی، البته با اتحاد با راست جامعه پیش می رود در صورتی تقاضاهای کارگران بر آورده نشده باقی مانده اند.

در حالی که همکاری طبقاتی از جانب برخی از وابستگانه کنگره ملی کارگران آفریقای جنوبی کوساتو مثل اتحادیه متال رد شده و صدای مبارزه طبقاتی و اینکه دولت ارگان سرکوب طبقه سرمایه دار و بر علیه کارگران است، شنیده می شود. اما، رهبری اصلی آن همکاری طبقاتی را برگزیده و بر طبل سازش طبقاتی می کوبد و این را که یک آموزه ارتجاعی و ضد کارگر است، پذیرفته و رهبران اش صلح طبقاتی را تبلیغ و ترویج می کنند. همچنانکه در بالا دیدیم یکی از رهبران اتحادیه های وابسته به

کاسوتو- اتحادیه ملی معدن نوم و اکثریتی از رهبران کوساتو هم خواهان ایجاد سازش طبقاتی و بستن پیمان صلح، بدون برآورد شدن خواست کارگران شده بود. اما، باید نوشت و گفت که در دنیای واقعی همکاری طبقاتی و صلح اجتماعی برای طبقه سرمایه دار عمل است و آرامش دهنده و برای طبقه کارگر تلختر، کشنده تر از زهرمار است. این را مادر همین فاجعه قتل عام کارگران ماریکانا چشیدیم و عواقب آنرا می بینیم.

اتحادیه ملی کارگران متال، ولی در برابر این سازش کاران می ایستد، همکاری طبقاتی را رد میکند، صدای مبارزه طبقاتی از داخل کمیته مرکزی اش به گوش می رسد، بعنوان نمونه به یک عبارت از بیانیی جدید کمیته مرکزی که مبارزه طبقاتی را تنها راه برون رفت و نجات دانسته و نتیجه گرفته است که: «ما هیچ راه حلی برای بر طرف کردن خشونت بر علیه کارگران معادن نمی بینیم مگر اینکه مالکیت ملی برای بر آوردن نیازها و داشتن یک زندگی مرفه برای عموم ساکنین آفریقا جنوبی بر معادن بر قرار گردد.»*7

بنا بر این، برای ما کارگران اصل بر مبارزه طبقاتی و نابودی دولت سرمایه و لغو شرایط موجود اجتماعی است و برای سرمایه داران، لیبرال ها و اصلاح طلبان*8 و مدافعان آنها در جنبش طبقه کارگر امثال تمام احزاب سوسیال دمکرات، اتحادیه های وابسته به آنها و احزاب باصطلاح کمونیست مثل حزب کمونیست آفریقا جنوبی که با حزب برادر یعنی کنگره ملی آفریقا دولت را در دست دارند، کلیسایا و... اصل بر همکاری طبقاتی، صلح طبقاتی و حفاظت از نظم و مقررات موجود هست. این، دائمی کردن مالکیت خصوصی و شخصی سرمایه دارانه بر ابزار تولید یعنی استثمار وحشیانه و قتل عام های این چنینی کارگران معترض و حق طلب است، (ماریکانا). آنها، سرمایه داران و دولت هایشان از طریق مسجد، کلیسا، رادیو و تلویزیون و مجالس شان از ما می خواهند که همکاری طبقاتی داشته باشیم. می گویند ما همه در یک کشتی نشسته ایم و از این قبیل حزبلات. در صورتی که آنها در کشتی های لوکس نشسته اند و مادر قایق های زوار در رفته که روزی ده ها نفر از ما کارگران و توده بی چیز غرق می شوند. البته، این تا موقعی است که ما استثمار شده، در کارخانه های آتش گرفته به خاکستر تبدیل می شویم و در معادن منفجر شده و آب گرفته مدفون می شویم، ولی تولید می کنیم و خفه شده باشیم، ادامه دارد. همین که ما صدایمان بلند شد که ما هم انسانیم و زندگی انسانی می خواهیم و آنرا شایسته خویش و خانواده خود می دانیم، دیگر سازش طبقاتی تمام می شود، زندگی مسالمت آمیز از جامعه رخت بر می بندد، همه دستگاه ها برای توجیه خشونت سازمان یافته دولتی به کار می افتند و فریاد هرج و مرج از هر طرف بلند می شود، آرامش و امنیت جامعه از دست رفت، باید عجله کرد و نیروی سرکوب گسیل داشت و چنین می شود که بر ما، بوسیله نیروهای سازمان یافته شان یورش می آورند.*9

رفقای کارگر

ما فقط یک راه داریم. متشکل در تشکلات طبقاتی توده‌ای و متحزب در حزب کارگران سوسیالیست و آگاه شویم. مبارزه طبقاتی بر علیه سرمایه‌داران و دولت هایشان را سازمان داده و بوسیله یک انقلاب اجتماعی و با یک قیام مسلحانه توده‌ای به عمر انگلی‌شان پایان دهیم. شرایط موجود اجتماعی را لغو کنیم. این‌ها هم، همچنانکه آرزوهای آقای اسکات رویا نیست، رویا نیستند، این و یا آن بسته به این است، کدام آموزه بر ما حاکم شود. آموزه همکاری طبقاتی یعنی ادامه شرایط نکتب‌تبار موجود و قتل عام شدن یا مبارزه طبقاتی، بعبارت روشن‌تر جنگ طبقاتی و ادامه آن تا ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و...

حمید قربانی - 8-9-2012

بعدالتحریر: توجه شما را به شنیدن کلیب شماره ۲۹ از نهادهای همبستگی با جنبش کارگری در ایران - خارج کشور جلب می‌کنم. با پیوستن به نهادهای همبستگی... و به وجود آوردن چنین نهادهایی جنبش و حرکت پشتیبانی از کارگران را تقویت کنیم. در کنار کارگران قرار گرفتن تنها راه برای رهائی انسان از وحشیگری امپریالیست‌ها و نابودی است.

<http://www.youtube.com/watch?v=pgVuqfkionw&feature=g-all-u>

توضیحات

* ۱- سایت ایلنا

<http://www.ilna.ir/news/news.cfm?id=5499>

* ۲ اتحادیه ملی کارگران معدن وابسته به کنگره کارگران آفریقای جنوبی کوساتو، بازوی قوی احزاب رفورمیست و دولتی - کنگره ملی آفریقا و حزب کمونیست آفریقای جنوبی در جنبش طبقه کارگر است. حزب کمونیست آفریقای جنوبی، حزبی که فقط از کمونیسم نام‌اش را برای بدنام کردن کمونیسم در چشم طبقه کارگر آفریقا یدک می‌کشد، نیز همان روز واقعه یعنی در همان هنگام که پلیس‌ها کارگران را تیرباران می‌کردند، در روزنامه‌اش، ستاره صبح نوشت که «این کارگران در بالای تپه جمع شده بودند و می‌خواستند دست بخود کشتی دسته جمعی بزنند»، بر این مبنا این نشریه خواهان گرفتن رهبریت اتحادیه تازه تأسیس معدن آمو که این اعتصاب را رهبری می‌کرد، شده و پلیس را بعنوان قربانی معرفی کرده بود.

* ۳ و ۷- برای بیشتر آگاهی یافتن از محتوای بیانیه مومسا - اتحادیه کارگران متال آفریقای جنوبی به لینک زیر مراجعه نمایید:

*4- در جریان اعتصاب چندین هزار کارگر شرکت واحد، پس از یورش به کارگران و دستگیری چند صد نفر از رانندگان و به اوین انتقال دادنتشان، شبانه مأموران ترسو و بزدل و پوفیوس وزارت اطلاعات و دیگر نیروهای سرکوبگر دولت (اصلاحات، دولت گفتگوی تمدنها) جمهوری اسلامی ایران به خانه های هیئت مدیره سندیکا حمله بردند و زن و بچه ها را از تخت خواب بیرون کشیدند و آنها را که ترسیده و وحشت زده بودند با سیلی و کتک و فحش سوار ماشین ها کردند. در حمله به خانه منصور غیبی دو دختر خردسال او را با توهین و کتک و همراه مادر و اعضای خانواده دوستان باز داشت و این دو دختر را به میل های اتوبوس کوبیدند، صورتشان را کبود نمودند و به زندان اوین بند 209، همانجائی که در شهریور 1360 و 1367 هزاران زندانی سیاسی از برادران و خواهران و دوستان همین ها را اعدام کردند، بردند. لینک زیر در این رابطه گویا است:

http://www.k-hamahangy.com/index.php?option=com_content&view=article&id=757:1391-01-18-21-11-00&catid=11:1389-12-23-23-55-51&Itemid=30

*5- لینک کتاب محمد مالجو:

<http://kanoonmodafean1.blogspot.se/2012/09/blog-post.html>

*6- البته در مراحل اولیه ی جامعه کمونیستی، یعنی در آن موقعی که این جامعه پس از زایمان طولانی از بطن جامعه سرمایه داری برون می آید این کمبودها اجتناب ناپذیر خواهند بود. حق، هیچ گاه نمی تواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.

تنها در مراحل بالاتر جامعه ی کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامی که تضاد بین کاریدی و فکری از جامعه رخت بر بندد، هنگامی که کار یک وسیله (معاش) به یک نیاز اساسی زندگی مبدل گردد و بالاخره هنگامی که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه ی افراد جامعه افزایش یابد و چشمه های ثروت تعاونی جامعه فوران نماید، تنها در آن زمان می توان از افق محدود حقوق بورژوائی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: «از هر کس بر حسب توانائی اش و به هر کس بر حسب نیازش»، کارل مارکس نقد بر نامه گوتا، آوریل یا اوائل ماه می سال 1875 - صفحه 23،

مارکس به باور من در این جا با کلماتی مثل برابری، عدالت اجتماعی، دنیای بهتر، بهتر از چه؟ باید یک خوبی داشته باشیم که صفت تفصیلی آن بهتر باشد و غیره مشخص می کند. البته در این نوشته در جای خود مارکس در اصل برخی از این کلمات را به نقد میکشد و آبخور خرده بورژوائی استفاده کننده گان شان را روشن می کند. او آگاهانه روی «نیاز» انسان تکیه می کند. چون می داند که انسانها هم دارای نیروی بدنی و فکری مختلف و هم نیازهای متفاوت هستند. می توان برای خواندن و داشتن این اثر و دیگر آثار انگلس، مارکی و لنین و ... به این لینک مراجعه نمود.

<http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/index.htm>

*8- گاهی مواقع بورژوازی و نمایندگان آنها مثل لیبرال ها اصلاح طلبان وطنی طوری این نقش ضد کارگری را خوبی بازی می کنند که برخی از کسانی که خود را مدافع سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی می دانند، نیز "فریب" آنها را می خورند. بعنوان نمونه رفیق رضا مقدم یکی از آنها است. رضا مقدم خود را منتسب به سوسیالیسم کارگری می داند و بارها در رابطه با مبارزه طبقاتی کارگران مقاله نوشته و سخنرانی نموده است. به باور من، رضا مقدم مانند خیلی های دیگر بعد از انتخابات سال 1388 و جاری شدن جنبش ضد دیکتاتوری و برای دموکراسی، در رابطه با برخورد به لیبرال ها و اصلاح طلبان حکومتی دچار برخوردهای زیزاکی شد. در مصاحبه با نشریه به پیش! ارگان خبری سیاسی اتحاد سوسیالیستی کارگری شماره 57 در مورد سکوت میر حسین موسوی در افشاء گری نکردن در باره اعمال انسانکشانه گذشته جمهوری اسلامی تو بخوان خودش در جایی چنین می گوید: «دینامیزم رادیکال این جنبش ها اینها را ناچار ساخته تا با آگاهی نسبت به عقوبت آن، به گذشته رژیم بعضی ان نظیر تاجزاده صریح انتقاد کنند و یا مانند موسوی با زیرکی و در یک فضای غبار آلود شرایط فعلی را و آنهم بدلیل مصالح همین جنبش قابل انتقاد ندانند»، مصاحبه بارضا مقدم قسمت دوم، نشریه به پیش! 57

منظور از "جنبش"، جنبش توده ای جاری که دیگر در زمان مصاحبه به باور من جاری نیز نبود، می باشد. این برای من واقع شوک آور بود و اول فکر می کردم که اشتباه چاپی است. برای این در یک جلسه این بعنوان یک سؤال مطرح کردم. در آن جلسه کسی جوابی نداد. در شماره بعدی نشریه خبری از تصحیح دیده نشد.

اما این نوع برخورد ها به اینجا خاتمه نیافتند که هیچ بلکه پیشرفت نموده اند. در زمان انتخابات مجلس جدید در ایران هم این برخورد را رضا مقدم و اما این بار، مشخص تر و روشن تر نشان می دهد. از جانب دموکراتیوس فیلسوف یونان باستان نقل است که «در آب رودخانه دو بار نمی توان شنا کرد»، این به باور من کاملن صحیح است. هیچ برخوردی بر خورد قبلی نیست. رضا مقدم در نوشته کوتاهی این قاتلان مردم زحمتکش و ستم دیده، و کارگران در ایران را، در جای دیگری غیر از جایگاه اصلی شان قرار داد. و البته، نه همه بلکه بخشی از آنها را. رضا نوشت که بخشی از اصلاح طلبان و لیبرال ها، البته با «غرو لند» هوادار استراتژی طبقه کارگر متشکل برای سرنگونی جمهوری اسلامی می شوند. به این عبارت از آخر مقاله اش در این رابطه، توجه کنید «اصلاح طلبان دولتی و لیبرالها با ناکارآمدی استراتژی شان (انتخاباتی- من) چند شقه خواهند شد. **بخشی با غرو لند و به ناچار به یک استراتژی انقلابی با محوریت مبارزه متشکل جنبش کارگری که هدفش پایان دادن به رژیم اسلامی است خواهند پیوست**، دسته ای به یک نیروی سیاسی صرفا افشاگر و تبلیغاتی تبدیل میشوند و امکان تاثیر گذاری بر عمل جنبش ضد دیکتاتوری مردم را شدیداً از دست می دهند، گروهی از آنها نیز برای مقابله با یک **انقلاب مردمی** علیه رژیم اسلامی و قدرت گیری کارگران دست کمک به سوی امپریالیستها در از می کنند و خواهان دخالت نیروهای خارجی و حمله نظامی به ایران خواهند شد»، (به نقل از به پیش! شماره 70، دوشنبه 12 دی 1390، 2 ژانویه 2012)، تأکید ها از من است. در این جا رضا مقدم ما را به دهه 1360 و انقلاب دموکراتیک انقلابی پیرومند و استقرار جمهوری دموکراتیک انقلابی دو اصل از (برنامه حزب کمونیست ایران- مصوب کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران- 11 شهریور 1362 در دهکده مشک تپه آلان سردشت - کردستان ایران) و انقلاب همگانی- نشریه ی کمونیست 14 اگر درست یادم باشد، مقاله ای از خسرو داور بر می گرداند و انقلاب ضد سرمایه داری، اجتماعی کارگران در ایران (سوسیالیستی کمونیستی) را نیز به "انقلاب مردمی" تبدیل می کند. فرق این نوع انقلاب مردمی با "انقلاب انسانی، برای جمهوری انسانی" حزب کمونیست کارگری ایران جناح حمید تقوایی حقیقتن در چیست؟. این نوع نگاه به انقلابات پرولتری دوران امپریالیسم نه سال های دهه دوم قرن گذشته که در دهه دوم یک قرن بعد و در یک کشور کاملن سرمایه داری شده- نسبتن پیشرفته، انقلاب را غیر طبقاتی و یا "هفت

بیجاری" دیدن به همه چیز شباهت دارد، ولی به انقلاب کمونیستی کارگران علیه سرمایه داران ندارند. مارکس و انگلس در 1850 و بعد از تجربه شکست انقلاب در اروپا و بویژه آلمان و قبل از دیدن کمون پاریس به باور من، تکلیف خود را با این هاروشن کرده بودند، هنگامی که نوشتند: «اگر کارگران آلمان بدون گذر کامل از یک پروسه رشد طولانی انقلابی قادر به گرفتن قدرت و اجرای کامل منافع طبقاتی خودشان نیستند. حداقل این بار بطور مسلم می دانند که اولین پرده این درام انقلابی قریب الوقوع مقارن با پیروزی بلاواسطه طبقه شان در فرانسه خواهد بود و تا حد زیادی به وسیله آن تسریع خواهد گشت. ولی، آنها باید با درک روشنی از منافع طبقاتی خود، با اتخاذ هر چه سریعتر موضع مستقل حزبی خود، و با بستن راه عبارات سالوسانه خرده بورژوازی دمکرات (نه بورژوازی لیبرال و اصلاح طلب حکومتی- من)، مبتنی بر عدم نیاز به تشکیلات مستقل حزبی پرولتاریا، بخش عظیمی از پیروزی نهائی شان را خود به سرانجام برسانند. ندای جنگ آنها باید این باشد: "انقلاب مداوم". لندن، مارس 1850- مارکس - انگلس کلیات آثار مارکس- انگلس، به انگلیسی، جلد 10، صفحات 277-287- در کتاب منبع ص 72. اتحادیه کمونیست ها - مارکس، انگلس و جنبش کارگری با مقدمه ای از جعفر رسا. استکهلم - 1998.

*9- مسئله قتل عام های کارگران بوسیله سرمایه و دولت هایش را ما به اشکال گوناگون دیده و می بینیم. از اینکه در طول این چند قرن چه اتفاقاتی افتاده است می گذریم و چیز زیادی نمی گوئیم. فقط به یک نمونه اشاره کوتاهی میکنم. و آن اینکه در جریان انقلاب کارگران پاریس (کمون پاریس) فقط 8 روز کموناردهای زندانی را تیر باران می کردند و پای دیوار قبرستان پر لاشز پاریس دفن می کردند. نوشته می شود که در حدود 50 هزار و یادر زندان و تبعید از کارگران قهرمان، انسانهایی جز به رهائی انسان چیزی در سر نداشتند، بوسیله بورژوازی فرانسه از اعدام گردیده زندگی شان بر باد رفت. و بعد از آن بر بالای تپه ای که آخرین سنگر مقاومت کموناردهای عاشق زندگی بود، کلیسایی به نام "قلب و عشق" ساختند.

روز ششم سپتامبر 2012 اعلام شد که یک قایق حامل بخت برگشتگان یعنی فراریان از مرک بر اثر گرسنگی، بیکاری، جنگ و کشتار دولت های سرمایه داری و امپریالیستی منطقه و جهان، از فلسطین، سوریه، افغانستان، پاکستان، عراق، ایران و... در آب های میان یونان و ترکیه قایق شان غرق شده و 60 نفر که اکثریت شان کودک بودند جان خود را از دست دادند. این بار بر طبق گفته مقامات دولت ترکیه بیشتر این غرق شدگان فراریان از صهیونیسم (جامعه مدرن تر و دمکراتیکتر منطقه خاورمیانه - منصور حکمت در مصاحبه با صفا هائری وابسته و جاسوس موساد و خبرنگار ویژه رادیو اسرائیل) اسرائیل بوده اند.

در همان روزهای جاری بودن اعتصاب کارگران در معدن ماریکانا و قتل عام کارگران، در جمهوری کنگو، جایی که مدت 45 سال است جنگ و کشتار ادامه دارد، میلیونها کارگر، زحمتکش مرد و زن و کودک کشته و آواره شده اند زیرا که دارای معادن فلزات کمیاب و واقعن کمیاب و مهم، مهمترین شان مجموعه فلزی به نام کبالت که در ساخت موشک های فضائی و قاره پیما و موبایل ها و... به کار برده می شود، یک معدن بر سر کارگران آوار می گردد و در حدود 60 نفر جانشان را از دست می دهند.

روز پنجم سپتامبر از طریق تلویزیون سوئد اعلام شد یک کارخانه نارنجک های دستی، برای شب جشن استقلال و یا غیره در شهر دهلی نو در هند منفجر شد و آتش گرفت و اکثر کارگران آن در آتش سوختند.

یک سال قبل جانین سرمایه در کشور ازبکستان به کارگران نفت و گاز متحصن در میدان مرکزی یکی از شهرستانها ی این کشور حمله کردند و بیش از صد نفر کشته و زخمی کردند. در ایران- خارج از اینکه در جریان شورش های

خیابانی بعد از انتخابات (انتصابات) ریاست جمهوری سال 1388، دولت نظامیان سرمایه در ایران چه جنایاتی آفرید و به چندین نفر تجاوز نمودند و جنازه ها را در اسید سوزاندند و شبانه دفن کردند، در سال 1382 و در جریان تحصن کارگران ساختمانی مجتمع مس در شهر بابک- کرمان (روستای خاتون آباد) که کارگران و خانواده های شان برای حفظ شغل شان اعتصاب کردند، به کارگران و مدافعین آنها، از زمین و آسمان یورش بردند و دهها نفر زخمی و کشتند که اسامی 5 کارگر و یک دانش آموز اعلام گردید و.... این ها نمونه های کوچکی هستند و گرنه همه می دانیم که روزانه صد ها نفر کارگر و زحمتکش بوسیله سرمایه و دولت هایش و نیروهای ارتجاعی مذهبی- قومی که دولت های سرمایه دار آفریده اند، بعناوین مختلف و بانحای متفاوت کشته می شوند. اعدام هزاران زندانی سیاسی در زندانهای ایران در همین ماه شهریور در دهه 1360 و شهرک سازند اراک و انفجار کارخانه های پتروشیمی و سوختن و به ذغال تبدیل شدن دهها کارگر را چه کسی می تواند از یاد برد. این است بربریت سرمایه و به قول گرامشی این وحشیگری "متمدن" را فقط می توان با انقلاب اجتماعی کارگران متشکل، آگاه و متحزب سوسیالیستی کمونیستی جواب داد.